

نامه ای برای تو

حمیدرضا رحیمی

نامه ای برای تو
دفتری از شعرهای سهراب رحیمی
انتشارات آئینه ی جنوب
چاپ اول - پائیز ۱۳۸۴ - تهران

ساختار ذهنی نخستین شعر، به زبانی دیگر (سوئدی) بوده و سپس، در یک برگردان سریع، به فارسی بر کاغذ نقش بسته است:

پیا
لحظه ها را دور این صحیفه
یک جوری امضا کن دیگر.
نوشتن و انتظار و چرخیدن عقربه ها
گرداگرد و پرانه های من (ص ۵)
(تغییر در سطر بندی ها همه جا از نویسنده است)
"نامه ای برای تو" ۵۲ شعر از شعرهای سهراب رحیمی را در بر می گیرد.
شعرهایی عمدتاً کوتاه، موجز و درونی:

روی باد می نویسم
از زبان برگ ها
از زبان شاخه ها
موهات منعکس می شود
در گذرگاه باد (ص ۸)
و گاه به غایت تصویری:
و عطر نفس هات
می چکد
پرپال ثانیه ها (همان جا)
نگاه سهراب به محیط پیرامون، نگاهی زنده، پویا و جستجوگر است و در ایجاد رابطه بین پدیده های ذهنی و عینی نیز عمدتاً موفق:
نشسته ام همین جا
در عمق صندلی
و نگاه می کنم به تو
که پنهان شده ای
در اوج سایه ها (ص ۱۰)

سهراب رحیمی، در نزدیک به تمامی اشعار این دفتر، حرفی برای گفتن دارد و این "ضرورت" است که او را به نوشتن واداشته و از این منظر، او شاعری است مضمون گرا و بی نیاز از فضا سازی هایی که مبتلا به شعرهایی است که گرفتار لفظ بسیار و معنی اندک اند:

اگر نگاه کنی
اسکلت جوانی ام را
پشت میزهای عادت می بینی
اینجا لحظه ی ویرانی من است (همان جا - ص ۱۱)
و بسیار نمونه های دیگر از جمله شعر (ص ۶۶)
سهراب رحیمی شاعر طنزپردازی نیست اما رگه هایی از طنز در برخی کارهای او دیده می شود که با بافت کلی شعر نیز ناسازگار نیست:
دست هایم را
تا آن سوی ساحل گشودم و
پادم آمد که زرافه بودن هم
چیز بدی نیست
به خصوص وقتی که

اواسط سال ۱۹۹۷، در جریان مهاجرت دوم نویسنده ی این سطور به این دیار که عجلالتا وطن سوّم اوست!، سهراب رحیمی، شاعر جوان آن روزگار که اکنون دیگر میانسال شده است، مجموعه شعری به نام "هسته های فاسد زمان" برایم فرستاد. این کتاب دو زبانه، برگردانی بود از نسخه ی سوئدی آن، که توسط سهراب مازندرانی به فارسی ترجمه و از سوی نشر "رویا" در سوئد منتشر شده بود. کاملاً پیدا بود که شعرها، به دلیل شاعر بودن مترجم، از مشکلاتی که معمولاً و به ناگزیر گریبان گیر شعر می شود، جان سالم به در برده اند، و ترجمه ها، چیزی نزدیک به شعراند، حادثه ای که در ترجمه ی شعر، کمتر اتفاق می افتد، و لذا به راحتی می شد از خلال آن دریافت که شاعر جوانی دارد جای ویژه ی خود را در عرصه ی شعر امروز ایران، دست کم در برون مرز، باز می کند. از آن دفتر پیش از این، بارها نمونه هایی به چاپ رسانده ام، اما، باز هم بخوانید، ضرر ندارد!

زمستان
از کنار پنجره می گذرد
و مرگ
یک بار دیگر از یاد می بردم
به سمت ثانیه های یاس
خم می شوم
و هسته های فاسد زمان را
می مکم (ص ۲۷)
و یا:
تیری از کمان
از سمت های آبی
پرتاب می شود
و در خود می نشیند
- اینجا
دل من.

این غریب اما همواره در این اندیشه بود که سهراب رحیمی، همان توانی را که در انشاء این اشعار به سوئدی دارد، آیا در زبان مادری نیز داراست؟ و بیم آن را نیز داشت که برای همیشه زیر تسلط آن زبان بماند. نویسنده، "خانه خواب ها" را که در سال ۱۳۷۳ در گوتنبرگ و نیز کار مشترک او با "ریاب محب" و "س، مازندرانی" را که در ۱۹۹۹ در استکهلم به چاپ رسیده اند، ندیده است تا پایه ی سنجش جامع تری، نسبت به تازه ترین اثر سهراب "نامه ای برای تو" که چند روز پیش به دستم رسیده است، باشد. اما همین قدر شادمان است که این اثر، اثری بلاواسطه، و به فارسی است!

باری - آثار رحیمی همچنان به زبان سوئدی در مطبوعات سوئد چاپ می شوند. او افزون بر شاعری، عضو کانون نویسندگان، کانون منتقدان و کانون مترجمان سوئد نیز هست و آمیختگی او به زبان و ادبیات کشور میزبان، گاه موجب این پندار می شود که گویا

کلاه نداشته باشی

و باران هم یک ریز بیارد و

چترت سوراخ باشد (ص ۵۱)

زبان در شعر سهراب، ساده، روان و یک دست(نه همه جا) و در پاره ای از کارها، بسیار نزدیک به زبان محاوره و البته، حامل همان حال و هوا محتوایی که در شعرهای دیگر او آنگاه که به زبان رسمی نزدیک می شود:

حالا باز هم ثانیه ها دارند

ما را تعقیب می کنند

بیایم شعرهای مان را سروته بخوانیم

زمان را گول بزنیم

ما که به هر حال

کلاه گشادی سرمان رفته است

حالا هم باید

مالیات شاعر بودن مان را بدهیم (ص ۵۳)

سهراب در برخی کارها، از ایجاد هماهنگی های آوایی برآمده از تکرار و توالی برخی حروف که بسیاری از اوقات از طریق تولید نوعی موسیقی و به مدد وزن، افزون بر التذاد، به انتقال معنا و مفهوم نیز یاری می رساند، سود برده است و از آن میان، به تکرار حرف "گ" در بریده ای از شعر (ص ۴۵)

گرد تو می چرخم

مثل گرد

و گرد می شوم

در گرداب

در گلوگاه گل و

گذرگاه گل

و در ادامه حرف "چ" و "ش":

می پیچم از پیچ و تاب موهات

و پیچ می خورم

پیچ پیچ

تا پشت و پیش پاهات

پیچیده می شوم

در پیچیدن سیگار

و به خود می پیچم (همان جا)

که این گونه شکردهای زبانی و آوایی را در کارهای کلاسیک مان نیز سراغ داریم: مثل حرف "ش" در این ابیات:

شهری که شه و شحنه و شیخ اش همه مست اند

شاهد شکند شیشه که بیم عسسی نیست (۱)

یا

شهره ی شهرم و شهریه نگیرم چون شیخ

که بر شحنه و شه کوچک و تحقیر شوم (۲)

و باز هم:

چون ز شهر آن شاهد شیرین شمایل می رود

در قفایش کاروان در کاروان دل می رود (۳)

و از جناب حافظ:

بیا و کشتی ما در شط شراب انداز

خروش و ولوله در جان شیخ و شاب انداز (۴)

و نیز حرف و صدای "س یا ص" در این تکه از شعر مدرن:

و شاعری تنها

که در سه راهی سگ و صنعت و سکس

گم شده است (۵)

به نظر می رسد که علی رغم گذشت سالیان دراز در کشور "خارج از کشور" دل سهراب، چون بسیاری دیگر، هنوز در جای دیگری می طپد. این راه، از نوستالوژی حاکم بر برخی کارها می توان حدس زد:

این را می نویسم تا بدانی

من هم روزی روی این کلمه ها

می خوابیدم

و با ساعت سر و کله می زدم

تا زبان از یاد رفته را

پیدا کنم

و هر بار سر نخ کلام

از دستم در می رفت (ص ۸۹)

و یا:

من از کجا

به اینجا پرتاب شدم

تا خودم را جا کنم

میان کلمه ها و حرف های بی شمار (ص ۸۲)

و روی تفاوت ها، البته هنوز تأمل می کند:

و در آینه های شکسته ی یک سرنوشت

توقع داشتم که در چشمان من

نگاه کنی

اما چه فایده

تو حتی بلد نیستی

اسم مرا تلفظ کنی (همان جا)

و نیز در بیانی پوشیده تر در صفحات ۳۹ و ۳۷ و ۳۶

"نامه ای برای تو" را می شود هنوز و همچنان خواند و بررسی و نکات برجسته ی آن را که کم هم نیستند، برشمرد. این دفتر که برای من نخستین اثر سهراب به فارسی است، صرف نظر از بعضی ویرایش ها که در برخی واژگان و عبارات و نیز سطر بندی ها ضرور می نماید، اثری به سامان و بسیار امیدوارکننده است. با شعرهای این دفتر، در مجالی دیگر، بیشتر آشنا خواهیم شد. با آرزوی بهروزی و پیروزی برای سهراب رحیمی که با صاحب این قلم، جز نسبت شعری، نسبت دیگری ندارد و نیز برای همه ی جان های شاعرانه، که در این برهوت می طپند.

۱۴ آگوست ۲۰۰۷

یادداشت ها

۱) و ۳) از فرخی یزدی به نقل از صفحات ۱۳۲ و ۱۳۳ یادای از فرخی یزدی - به همین قلم - انتشارات گستره - فرانکفورت

۴) حافظ در "مفاعلن فاعلتن مفاعلن فع لان". در بیت دوم این غزل مصرعی هست که به استناد این بیت:

بر آب چشمش رحمت کن و مبر آبش

که گفته اند نکونی کن و در آب انداز

از کمال الدین اسماعیل، شاعر قصیده سراسر که در سال ۶۳۵ توسط مغولان به قتل رسید.

حافظ:

مرا به کشتی باده در افکن ای ساقی

که گفته اند نکونی کن و در آب انداز

- حافظ در اوج

۵) رگبار در آفتاب - حمیدرضا رحیمی - انتشارات نوید آلمان ۱۳۶۷/۱۹۸۹ - از شعری

به نام شاهد ص ۱۱